

روابط امریکا و روسیه در عصر نومحافظه کاران ۲۰۰۸-۲۰۰۰؛ همکاری و تنش

* سید محمد کاظم سجادیپور

** فاطمه تفتیان

چکیده

روابط امریکا و روسیه از دیرباز مورد توجه تحلیلگران روابط بین‌الملل قرار گرفته است. این روابط در مقاطع مختلف تاریخی دوره‌های مختلفی از همکاری و تنش را تجربه کرده و ضمن پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار، تأثیر زیادی بر مناسبات سایر کشورها و نظام بین‌الملل داشته است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و طی دهه ۱۹۹۰ رابطه این دو کشور از تنش کمتری برخوردار بود، اما در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ که نومحافظه کاران در امریکا بر اریکه قدرت تکیه زدند، سیر روابط دو کشور

* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (sajjadpour@sir.ac.ir).
** دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
(f.ut1387@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۷۳-۹۹.

پس از مقطع کوتاهی از همکاری رفته‌رفته پُرتنش شد تا اینکه در سال ۲۰۰۸ و در جریان بحران اوستیا، این تنش به اوج خود رسید. از زوایای گوناگون می‌توان به علل این افزایش تنش پرداخت؛ می‌توان به نقش افراد و شخصیت‌ها توجه کرد و از منظر رهیافت تصمیم‌گیری که دولت را مترادف با تصمیم‌گیرندگان رسمی دولت می‌داند به این مسئله نگاه کرد؛ می‌توان براساس رویکردی نوواقع‌گرایانه بر نقش ساختار نظام بین‌الملل در این افزایش تنش تأکید کرد یا اینکه با رویکردی سازمانی به درون کشور رفت و نقش نهادها، سازمان‌ها و نیروها را در سیاست خارجی و افزایش تنش در روابط این دو کشور پُررنگ جلوه داد. پژوهش‌های مختلفی از زوایای یادشده افزایش تنش را در روابط امریکا و روسیه در این دوره بررسی کرده‌اند. اما کمتر پژوهشی به نقش جریان‌های فکری در این افزایش تنش توجه کرده است؛ نکته‌ای که ما در این پژوهش به‌دنبال بررسی آن هستیم؛ نومحافظه‌کاران به‌عنوان یک جریان فکری چرا و چگونه باعث افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه شده‌اند؟ به منظور پاسخ‌گویی به این پرسش، سعی می‌کنیم به سه پرسش دیگر پاسخ دهیم؛ روابط امریکا و روسیه چه فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته است؟ عوامل مؤثر بر این فراز و فرودها چه بوده است؟ و در نهایت نقش نومحافظه‌کاران امریکا در این فراز و فرود چگونه قابل تحلیل است؟

نقطه تمرکز این پژوهش آن است که جریان‌های فکری در امریکا و روسیه بر فراز و فرود روابط این دو کشور از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ نقش مهمی بیش از افراد، نهادها و ساختارها داشته‌اند، به‌طوری‌که حتی گاهی افراد و نهادها را نیز تحت تأثیر گذاشته و ساختارها را نیز نادیده گرفته‌اند. جریان فکری نومحافظه‌کاری که در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ قدرت سیاسی را در امریکا به دست گرفت، نقش بسیار مهمی در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره بازی کرد.

واژه‌های کلیدی: امریکا، روسیه، نومحافظه‌کاران، سیاست خارجی.

پیش‌درآمد

روابط امریکا و روسیه از موضوعات استراتژیک نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد بوده است. این روابط در مقاطع مختلف تاریخی دوره‌های مختلفی از همکاری و تنش را تجربه کرده و ضمن پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار، تأثیر زیادی بر مناسبات سایر کشورها و نظام بین‌الملل داشته است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و طی دهه ۱۹۹۰ رابطه این دو کشور از تنش کمتری برخوردار بود، اما در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ که نومحافظه‌کاران در امریکا بر اریکه قدرت تکیه زدند، سیر روابط دو کشور پس از مقطع کوتاهی از همکاری رفته‌رفته پُر تنش شد تا اینکه در سال ۲۰۰۸ و در جریان بحران اوستیا، این تنش به اوج خود رسید.

از زوایای گوناگون می‌توان به علل این افزایش تنش پرداخت؛ می‌توان به نقش افراد و شخصیت‌ها توجه کرد و از منظر رهیافت تصمیم‌گیری و نظرات ریچارد اسنایدر^۱، اچ دبلیو بروک^۲ و برتون ساپین^۳ که دولت را مترادف با تصمیم‌گیرندگان رسمی دولت می‌دانند به این مسئله نگاه کرد (دوثرتی و رابرت فالتز گراف، ۱۳۷۶: ۷۲۱)؛ می‌توان براساس رویکردی نواقع‌گرایانه بر نقش ساختار نظام بین‌الملل (همان: ۱۹۶) در این افزایش تنش تأکید کرد یا اینکه با رویکردی سازمانی به درون کشور رفت و نقش نهادها، سازمان‌ها و نیروها را در سیاست خارجی و افزایش تنش در روابط این دو کشور پُررنگ جلوه داد.

-
1. Richard Snyder
 2. H.W. Bruck
 3. Burton Sapin

پژوهش‌های مختلفی از زوایای یادشده افزایش تنش را در روابط امریکا و روسیه در این دوره بررسی کرده‌اند. اما کمتر پژوهشی به نقش جریان‌های فکری در این افزایش تنش توجه کرده است؛ نکته‌ای که ما در این پژوهش به دنبال بررسی آن هستیم؛ نومحافظه‌کاران به عنوان یک جریان فکری چرا و چگونه باعث افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه شده‌اند؟

به منظور پاسخ‌گویی به پرسش مذکور سعی می‌کنیم به سه سؤال پاسخ دهیم؛ «روابط امریکا و روسیه چه فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته است؟»، «عوامل مؤثر بر این فراز و فرودها چه بوده است؟» و در نهایت «نقش نومحافظه‌کاران امریکا در این فراز و فرود چگونه قابل تحلیل است؟» نقطه تمرکز این پژوهش آن است که جریان‌های فکری در امریکا و روسیه بر فراز و فرود روابط این دو کشور از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ نقش مهمی بیش از افراد، نهادها و ساختارها داشته‌اند، به طوری که حتی گاهی افراد و نهادها را نیز تحت تأثیر گذاشته و ساختارها را نیز نادیده گرفته‌اند. جریان فکری نومحافظه‌کاری که در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ قدرت سیاسی را در امریکا به دست گرفت، نقش بسیار مهمی در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره بازی کرد.

برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مذکور، این نوشتار به سه بهره تقسیم شده است؛ بهره اول به سیر روابط امریکا و روسیه و فراز و فرودهای آن اختصاص یافته است، بهره دوم عوامل مؤثر بر این فراز و فرود را مورد بررسی قرار می‌دهد و سرانجام در بهره آخر به تفکرات نومحافظه‌کاران پرداخته می‌شود. با عنایت به چهارچوب مطرح‌شده لازم است ابتدا مرور کوتاهی بر تحول روابط امریکا و روسیه داشته باشیم.

بهره اول: فراز و فرودهای روابط امریکا و روسیه

برای درک نقش نومحافظه‌کاران در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه، نگاهی به پیشینه روابط این دو کشور ضروری است تا نشان داده شود که این روابط در چه مقاطعی دچار تنش شد. به این منظور فراز و فرود روابط امریکا و روسیه را در سه دوره زمانی قرن ۱۹، قرن ۲۰ و قرن ۲۱ مورد توجه قرار می‌دهیم؛ از سال ۱۷۸۰

می‌لادی که روابط دیپلماتیک امریکا و روسیه آغاز شد تا پایان قرن نوزدهم روابط دو کشور رشد مثبتی را تجربه کرد؛ روابط دو کشور در نیمه اول قرن بیستم (۱۹۰۰-۱۹۴۵) همواره با یک شیب ملایم روند تصاعدی خود را حفظ کرد اما این روابط با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، کیفیتی دیگر یافت و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ دوره‌های مختلفی از تنش و آرامش را به خود دید. در طول این دوره تقریباً پنجاه ساله، روابط امریکا و اتحاد جماهیر شوروی نه تنها از حساسیت و اهمیت زیادی برای این دو کشور برخوردار بود بلکه تأثیر بسیار زیادی بر سایر کشورهای جهان نیز داشت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از میزان تنش و حساسیت روابط دو کشور کاسته شد. روسیه که در دوران پس از جنگ سرد، تا حد زیادی قدرت رقابت با امریکا را از دست داده بود و درگیر مسائل و مشکلات زیادی بود ابتدا به رهبری کوزیرف^۱ سیاست خارجی همکاری با غرب را در پیش گرفت؛ اما این سیاست دوام چندانی نداشت و جای خود را به سیاست خارجی اوراسیاگرایانه و مخالفت با غرب پریماکف^۲ داد. در واقع روسیه که دهه آخر قرن بیستم را با خوش‌بینی نسبت به غرب آغاز کرده بود به دلیل بحران اقتصادی و به‌ویژه بحران مالی سال ۱۹۸۸، بحران کوزوو و مهم‌تر از آن مسئله گسترش ناتو به شرق با تشدید بدگمانی نسبت به غرب وارد قرن جدید شد. با ورود به قرن بیست‌ویکم روابط امریکا و روسیه کیفیتی دیگر یافت. اخراج پنجاه دیپلمات روس به اتهام جاسوسی، ملاقات برخی از مقام‌های بلندپایه وزارت امور خارجه امریکا با الیاس آخمادوف^۳ نخست‌وزیر تبعیدی چچن و اظهار تأسف کاندولیزا رایس^۴ و جورج تننت^۵ از کمک‌های هسته‌ای روسیه به ایران (Spanger, 2008: 7) حوادثی بود که بر صفحه اول روابط امریکا و روسیه در هزاره جدید نقش بست. اما حوادث بعدی چون، اظهار نظرات بوش درباره روسیه در مه ۲۰۰۱ و متعاقب آن ملاقات بوش و پوتین در لیوبلیانا، پایتخت

1. Andrey Vladimirovich Kozyrev
2. Yevgeny Maksimovich Primakov
3. Ilyas Akhmadov
4. Condoleezza Rice
5. George Tenet

اسلوونی در شانزدهم ژوئن (Ibid:8)، نویددهنده آغاز فصل جدیدی در روابط دو کشور بود که در جریان حوادث یازده سپتامبر، فضای روابط آمریکا و روسیه را به کلی متحول کرد.

حس آسیب‌ناپذیری آمریکا که از سال ۱۸۱۲ به مدت دو قرن خاک خود را از هجوم نظامی خارجی محفوظ داشته بود، با وقوع حوادث یازده سپتامبر، متزلزل شد. پوتین نخستین رهبر خارجی بود که پس از حملات یازده سپتامبر با بوش تماس گرفت و اولین واکنش احساسی او در روز حادثه این بود که «امریکایی‌ها، ما با شما هستیم». تصمیم ولادیمیر پوتین برای حمایت از جورج بوش در جنگ با تروریسم و مهم‌تر از آن پذیرفتن حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی که باعث تعجب همگان شد، به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران معامله‌ای بود که در آن روسیه مسائلی چون پایان انتقاد به جنگ در چین، حذف بدهی‌های دوره شوروی، ترک برنامه دفاع موشکی، پایان دادن به گسترش ناتو، برداشتن تحریم‌های عراق و کمک به روسیه در صورت وقوع حمله تروریستی به این کشور در آینده، را به‌عنوان هزینه همکاری و حمایت روسیه، برای آمریکا در نظر گرفته بود. از آن پس، مبارزه با تروریسم فصل مشترکی شد که آمریکا و روسیه را به همکاری با یکدیگر متعهد می‌ساخت. (Rutland, 2002: 288) این تعهد، به همکاری مثبت و مؤثر پوتین در جریان حمله آمریکا به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ منجر شد و با توجه به بهبود وضعیت اقتصادی روسیه، در اجلاس سران هفت کشور صنعتی در کانادا در ژوئن ۲۰۰۲، سران کشورهای صنعتی با پذیرفتن میزبانی روسیه برای اجلاس سال ۲۰۰۶، بر ارتقای وجهه روسیه در بین قدرت‌های بزرگ صحنه گذاشتند و علاوه بر این برای از رده خارج کردن سلاح‌های کشتار جمعی در جمهوری‌های پیشین شوروی، اعطای یک کمک دویست میلیارد دلاری به روسیه را تصویب کردند.

بنابراین پس از حملات یازده سپتامبر به نیویورک و واشینگتن، همکاری‌های آمریکا و روسیه در قالب مبارزه با تروریسم افزایش پیدا کرد و پوتین به ایالات متحده آمریکا در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ کمک فراوانی کرد. در همین سال ده میلیارد یورو تجارت بین دو آمریکا و روسیه انجام شد (تد، ۱۳۸۳: ۲۰۰) و در

ادامه همکاری‌ها، دو کشور پیمان مسکو یا سورت^۱ را در سال ۲۰۰۲ منعقد کردند. (Aslund and Andrew Kuchins, 2009: 9) اما این همکاری دیری نپایید و با حمله امریکا به عراق در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ بذر تنش در روابط دو کشور، که با نفی قرارداد کیوتو توسط امریکا در سال ۲۰۰۱ و خروج یک‌جانبه این کشور از پیمان ضد موشک‌های بالستیک^۲ در ژوئن ۲۰۰۲ کاشته شده بود، آبیاری شد. در پی تصمیم امریکا برای حمله به عراق، روسیه در جبهه مخالفان جنگ، محور پاریس - برلین - مسکو، از خود واکنش نشان داد. از آنجا که روسیه مهم‌ترین حامی و متحد سنتی عراق در میان قدرت‌های بزرگ بود و روابط اقتصادی درازمدتی با این کشور داشت، نگران آن بود که پس از پایان جنگ منافعتش در این کشور نادیده گرفته شود. از جمله آنها قرارداد بیست میلیارد دلاری لوک اویل^۳ برای توسعه میدان نفتی قرنای غربی بود که ممکن بود توسط رژیم عراق، پس از جنگ علیه این کشور ملغی شود. علاوه بر مسائل اقتصادی، دلیل دیگر مخالفت روسیه با جنگ عراق، این بود که روسیه نمی‌توانست شاهد حکمرانی امریکا بر جهان باشد. عدم همکاری روسیه با ایالات متحده در جنگ عراق، باعث شد که بار دیگر روابط روسیه با ایالات متحده سرد و فاصله‌ها بیشتر شود. در واقع برخلاف موضوع تروریسم، مسئله عراق برای روابط امریکا و روسیه یک بازگشت تلقی می‌شد، به گونه‌ای که در جریان تهاجم امریکا به عراق، روابط امریکا و روسیه از زمان ورود جورج بوش به کاخ سفید به پایین‌ترین مرحله خود رسید. این دوره کوتاه‌مدت، از هنگام مخالفت روسیه به همراه آلمان و فرانسه با قطعنامه پیشنهادی امریکا و انگلیس برای صدور مجوز حمله به عراق از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد آغاز و با تأیید و تصویب قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیت در خصوص لغو تحریم‌های عراق پایان پذیرفت. اما گذر زمان و حوادث بعدی افزایش تنش را در روابط دو کشور رقم زد.

در جریان پیگیری انقلاب‌های رنگین در حیات خلوت روسیه، امریکا تلاش

1. Strategic Offensive Reduction Treaty
2. Anti-Ballistic Missile Treaty (ABMT)
3. Lukoil

خود را برای محکم کردن جای پای خود در این منطقه انجام داد. این تلاش‌ها از یک سو شامل بستن پیمان‌های دوجانبه امنیتی و نظامی، ایجاد پایگاه‌های نظامی و کمک‌های اقتصادی به کشورهای منطقه و از سوی دیگر، به قدرت رساندن رهبران وابسته به خود در برخی از کشورهای منطقه از طریق به راه انداختن سناریوی انقلاب‌های رنگی را شامل می‌شد. برای مثال در نوامبر ۲۰۰۳، آمریکا با حمایت خود، انقلاب گل رز را در گرجستان به پیروزی رساند و ضمن سرنگون کردن دولت شواردنازه^۱، از ساکاشویلی حمایت کرد؛ انقلاب نارنجی و براندازی دولت لئونید کوچما^۲ در پی بحران اوکراین در دسامبر ۲۰۰۴، نمونه دیگری است که اقدامات آمریکا در به ثمر رسیدن آن را نمی‌توان نادیده گرفت. از دیگر مداخلات آمریکا در کشورهای منطقه، می‌توان به انقلاب لاله قره‌یزستان که منجر به برکناری باقی‌اف^۳ و روی کار آمدن عسگر آقایف^۴ در مارس ۲۰۰۵ شد، اشاره کرد. همانند گرجستان و اوکراین، در قره‌یزستان نیز نقش سفارت آمریکا و بنیاد سوروس در شکل‌گیری و تشدید بحران به طور کامل مشهود بود. گفته می‌شد که بیش از پنجاه سازمان غیردولتی غربی و تعدادی از فعالان شناخته‌شده در زمینه توسعه مردم‌سالاری در قره‌یزستان حضور داشتند. (واعظی، ۱۳۸۴: ۳) تلاش ناموفق آمریکا در مه ۲۰۰۵ در براندازی حکومت ازبکستان، نیز قابل ذکر است.

در واقع آمریکا در همه کشورهای منطقه سفارت افتتاح کرد و با سرمایه‌گذاری‌های سیاسی - علمی - تبلیغاتی بسیار، تلاش خود را در جهت نفوذ سیاسی در این جمهوری‌ها به کار گرفت. در این راستا آمریکا حتی از نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و ناتو نیز بهره بسیاری گرفته است. (آلیسون، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۵)

مطرح شدن این مسائل از یک طرف و اصرار گرجستان و اوکراین برای عضویت در ناتو که به معنای گسترش ناتو در منطقه نفوذ روسیه بود، از طرف دیگر، طنین دلخراشی را برای رهبران کرملین که گسترش ناتو را به مثابه کنترل و

1. Eduard Shevardnadze
2. Leonid Danylovykh kuchma
3. Kurmanbek Saliyevich Bakiyev
4. Askar Akayev

مهار خود می‌دانستند، بازتاب می‌کرد بنابراین روس‌ها که نظاره‌گر پیشروی امریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند، منافع ملی و توازن راهبردی مورد نظرشان را در خطر دیدند و وارد یک رویارویی جدید با امریکا شدند که نتیجه آن افزایش بیش از پیش تنش در روابط امریکا و روسیه بود.

این تنش در جریان استقرار سپر دفاع موشکی امریکا در اروپای شرقی به شدت افزایش یافت تا جایی که حتی طرفین یکدیگر را به اقدام نظامی تهدید کردند. نگرانی روس‌ها نسبت به تغییراتی که استقرار سامانه دفاع موشکی امریکا در چک و لهستان می‌توانست در توازن راهبردی میان دو کشور ایجاد کند، واکنش شدید آنها را برانگیخت. پاسخ روس‌ها به اقدامات امریکا دوجنبه داشت، جنبه اول اعتراضات و انتقادات لفظی بود که نمود آن در انتقادات تند و بی‌سابقه پوتین به رفتارهای امریکا در چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۰۷ و سخنان وی در اکتبر همین سال، مبنی بر اینکه طرح سپر دفاعی امریکا می‌تواند موجب ایجاد وضعیتی مشابه بحران موشکی کوبا در دهه ۱۹۶۰ شود و هشدار یوری بالیوفسکی^۱ رئیس ستاد مشترک ارتش روسیه، به حمله موشکی روسیه در صورت هرگونه شلیک از سپر دفاع موشکی امریکا در اروپا در دسامبر ۲۰۰۷ (Kislyakov, 2007:1) دیده شد و اقدامات عملی، جنبه دوم واکنش روسیه به سپر دفاع موشکی امریکا در اروپای شرقی بود. این جنبه چند بُعد متفاوت را در برمی‌گرفت:

۱. اعلام احتمال خروج از پیمان نیروهای هسته‌ای میان‌برد^۲ توسط فرمانده ستاد کل ارتش روسیه، ژنرال بالیوفسکی، در پانزده فوریه ۲۰۰۷ (<http://en.rian.ru/Russia/20070219/60957640.htm>)

۲. در مه ۲۰۰۷، روسیه اعلام کرد در پاسخ به طرح سپر دفاع موشکی امریکا و گسترش ناتو به شرق طی ۲ تا ۳ سال آینده سیستم پیشرفته موشکی بین‌قاره‌ای تاپل ام^۳ خود را مستقر خواهد کرد. (<http://en.rian.ru/Russia/20070507/65022364.html>)

1. Yury Nikolayevich Baluyevsky
2. The Intermediate-Range Nuclear Forces (INF)
3. Topol-M ICBM

۳. پیشنهاد غیرمنتظره استفاده مشترک از رادار قبله در جمهوری آذربایجان در اجلاس سران هشت کشور عمده صنعتی در آلمان در ژوئن ۲۰۰۷ (Shirinov, 2008: 6)، پوتین با این پیشنهاد به دنبال چهار هدف بود: جلوگیری از تحقق برنامه مورد نظر آمریکا که می‌توانست موجب تغییر در توازن راهبردی میان دو کشور شود، آزمایش میزان واقعی بودن اهداف مطرح‌شده از سوی آمریکا مبنی بر مقابله با کشورهای حامی تروریسم، تبدیل شدن به شریک راهبردی آمریکا در صورت پذیرش پیشنهاد روسیه و نشان دادن حسن نیت و تعهد روسیه در زمینه امنیت بین‌المللی.

۴. انتقال نگرانی به اروپا؛ پوتین این کار را با اعلام رسمی خروج از پیمان نیروهای متعارف اروپا در یازده دسامبر ۲۰۰۷ انجام داد و با اعلام هدف‌گیری برخی از نقاط حساس خاک اروپا، درست در روز قبل از برگزاری اجلاس سران هشت کشور صنعتی در آلمان، تلاش کرد تا کشورهای اروپایی را در مقابل آمریکا قرار دهد.

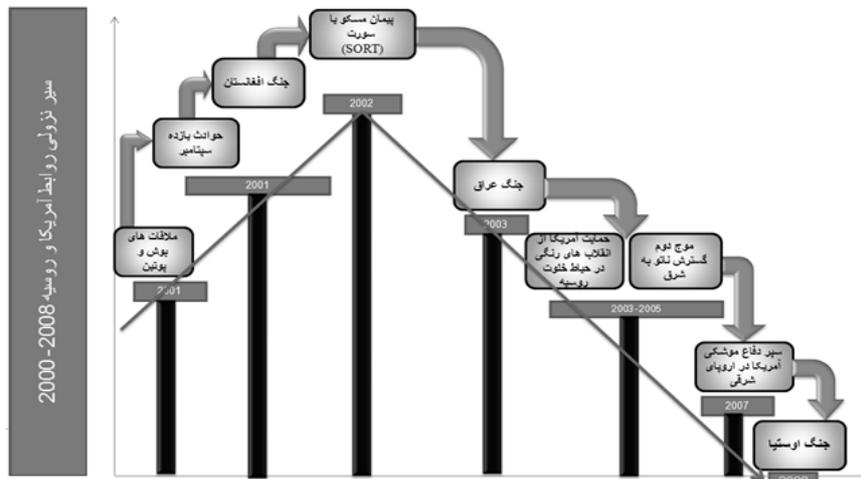
۵. آزمایش قوی‌ترین بمب متعارف جهان، رونمایی برخی تولیدات جدید نظامی، تصمیم به ایجاد یک پایگاه دائمی در کره ماه طی سال‌های ۲۰۲۷ تا ۲۰۳۲ و به پرواز درآوردن دوباره ناوگان هواپیماهای راهبردی که در دوران جنگ سرد فعالیت مستمری داشت، نصب پرچم روسیه در بستر دریای قطب شمال، برقراری پروازهای تجسسی و پرواز بمب‌افکن‌های هسته‌ای و برقراری گشت زیردریایی‌های هسته‌ای پس از دو دهه، تهدید پایگاه دریایی آمریکا در گوام و پایگاه‌های ناتو در شمال اروپا، خروج از پیمان کنترل نیروهای متعارف اروپا، ادعای احتمال حمله به لهستان، چک و اوکراین، از دیگر اقدامات روسیه بود.

۶. استفاده از قطع صدور انرژی به عنوان حربه‌ای برای تنبیه کشورهای اروپایی، به ویژه اروپای شرقی، پاسخ دیگر روسیه به سپر دفاع موشکی بود. کاهش پانزده هزار تنی واردات نفت پراگ از روسیه در ژوئیه ۲۰۰۸ نمونه‌ای از اقدامات تنبیهی روسیه بود. (Elder, 2008: 1-2)

۷. ارتقای روابط مسکو با کشورهای آمریکای لاتین نیز یکی دیگر از واکنش‌های راهبردی روسیه در برابر استقرار سامانه دفاع موشکی بود. (بهمن،

افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه، سرانجام در جنگ اوستیا در سال ۲۰۰۸ به بار نشست. جنگ اوستیا عبور از خط قرمز روس‌ها بود و جرقه‌ای بود که آتش شدیدترین بحران را در روابط بوش و پوتین برافروخت. بدین ترتیب منحنی افزایش تنش در روابط این دو کشور که به تدریج شیب تندتری به خود گرفته بود به اوج خود رسید.

نمودار شماره ۱. روابط امریکا و روسیه ۲۰۰۸-۲۰۰۰



تدوین توسط نویسندگان

همان‌طور که نمودار نشان می‌دهد، شیب منفی روابط امریکا و روسیه، پس از مقطعی کوتاه از همکاری دو کشور پس از حوادث یازده سپتامبر، در اواخر دوره ریاست جمهوری بوش در امریکا و همتای روسی‌اش، پوتین، به بدترین نقطه خود در این دوره و حتی در سراسر دوره پسا شوروی رسید. این شیب منفی به معنای شیب مثبت افزایش تنش در روابط دو کشور است. به این معنا که روابط امریکا و روسیه از سال ۲۰۰۳ به تدریج نسبت به قبل پُر تنش شده است. دلایل مختلفی برای این افزایش تنش می‌توان برشمرد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

بهره دوم: عوامل مؤثر بر افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه ۲۰۰۰ تا

۲۰۰۸

مهم‌ترین عواملی که در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره (۲۰۰۸-۲۰۰۰) نقش داشتند عبارتند از افراد و شخصیت‌هایی که بر مسند قدرت تکیه زدند، نهادها و سازمان‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی، ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل در این دوره و در نهایت جریان‌های فکری که ضمن به دست گرفتن قدرت، نه تنها افراد بلکه سازمان‌ها و نهادها را نیز تحت تأثیر قرار داده و هدایت کردند. در ادامه به تشریح این عوامل می‌پردازیم.

۱. یکی از دلایل افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره نقش افراد و شخصیت‌هایی است که سکان رهبری این دو کشور را به دست گرفتند؛ خصوصیات فردی تصمیم‌گیرندگان، مهارت، شخصیت و استعدادها، روانی تعیین‌کننده نوع شخصیت و رفتار نخبگان حاکم و یکی از عواملی است که بر سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. احتیاط در مقابل بی‌ملاحظگی، عصبانیت در مقابل دوراندیشی، عملگرایی در مقابل جهادگرایی ایدئولوژیک، احساس برتری در مقابل احساس حقارت، خلاقیت در مقابل تخریب‌گری و....

شخصیت رهبران به شیوه‌های گوناگون بر عملکرد سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد که دامنه آن از طرح‌های بزرگ گرفته تا گزینش مشاوران و شیوه‌ای که سیستم مشورتی‌شان را سازمان می‌دهند، گسترده است. هنری کیسنجر در این باره می‌گوید: یکی از بغرنج‌ترین چیزها برای خارجیان فهم این تصور است که سیاست خارجی ما بنا به تشخیص شخص رئیس‌جمهور تغییر می‌یابد. (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۳۳) از این منظر است که جورج بوش نقشی حیاتی در سیاست خارجی امریکا بازی می‌کند و ویژگی‌های شخصیتی او (رشد سیاسی و اجتماعی در بطن فرهنگ کابوی تگزاس (دهشمار، ۱۳۸۱: ۴۲۴)، روحیه نظامی‌گری و توسل به منطق زور) و دستیارانش است که مسائلی چون تهاجمی شدن سیاست خارجی امریکا، تحمیل هژمونی خود بر جهان و توسل به جنگ به‌عنوان حربه اولیه برای پیشبرد اهداف امریکا را به‌دنبال دارد، مسئله‌ای که زمینه‌ساز اقداماتی شد که افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه را به‌دنبال داشت.

جورج بوش از بدو ورود به کاخ سفید در سال ۲۰۰۰، توسعه دفاع موشکی را به‌عنوان یکی از اهداف کلیدی امنیت ملی امریکا در دستور کار خود قرار داد. افزایش قابل توجه بودجه برنامه دفاع موشکی و زمینه‌سازی برای خروج یک‌جانبه امریکا از پیمان ضد موشک‌های بالستیک (ABM) که در ژوئن ۲۰۰۲ به‌طور رسمی اعلام گردید، از برنامه‌های اصلی او در عرصه دفاعی و نظامی بود که نگرانی و اعتراض روسیه را به‌دنبال داشت. رهنامه جنگ پیش‌دستانه^۱ بوش و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز برای روابط امریکا روسیه یک بازگشت تلقی می‌شد، به‌گونه‌ای که در جریان تهاجم امریکا به عراق، روابط امریکا و روسیه به پایین‌ترین سطح خود نسبت به ده سال گذشته‌اش رسید. تأکید بر نقش قدرت در نظام بین‌الملل و روحیه نظامی‌گری بوش و تیم سیاست خارجی او (بزرگمهری، ۱۳۸۵: ۷۵) همچنین زمینه‌ساز مسائلی چون گسترش ناتو به شرق (۲۰۰۶-۲۰۰۳) و طرح سپر دفاع موشکی امریکا در چک و لهستان (۲۰۰۷) شد و به‌دنبال واکنش روسیه به این اقدامات، افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه را رقم زد.

از سوی دیگر روی کار آمدن پوتین در روسیه و شخصیت عملگرایی او و تغییراتی که وی در اولویت‌های سیاست خارجی روسیه به‌خصوص در قبال غرب به وجود آورد در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره نقش مهمی بازی کرد؛ پوتین از آغاز دوران ریاست جمهوری‌اش در ژانویه ۲۰۰۰، دستیابی به جایگاهی بایسته در معادلات جهانی و بازیابی موقعیت قدرت بزرگ روسیه را هدف اصلی دولت خود اعلام کرد. وی که «فروپاشی شوروی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیک در قرن بیست و یک می‌دانست» (Putin, 2005: 1)، قول داد عظمت روسیه را دوباره به این کشور بازگرداند. تقویت جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل و تلاش برای احیای عظمت و شکوه گذشته روسیه، توجه به کشورهای مشترک‌المنافع و همسایه، تأکید بر نقش محوری سازمان ملل در عرصه بین‌المللی، جلوگیری از استقرار یک نظام تک‌قطبی و تلاش در جهت استقرار نظام چندقطبی و مقابله با طرح دفاع موشکی امریکا مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی او بودند که زمینه واکنش جدی‌تر روسیه را در برابر اقدامات

1. Preemptive War

امریکا فراهم کرده و موجب افزایش تنش در روابط دو کشور شدند.

۲. عامل دوم در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره را می‌توان در نقش نهادها و سازمان‌ها جست‌وجو کرد، بدین معنا که سازمان‌هایی چون دفتر رئیس‌جمهور، کاخ سفید، شورای امنیت ملی، وزارت خارجه، پنتاگون، سیا، فدرال رزرو، خزانه‌داری، وزارت بازرگانی، وزارت دادگستری، اف.بی.آی و نهادهای رسمی و غیررسمی چون کمیته‌های سیاست خارجی، خدمات نظامی، بودجه و دادگاه‌های مرتبط با موضوعات سیاست خارجی، اتاق‌های فکر، لابی‌ها و گروه‌های نفوذ همه و همه بر ساخت سیاست خارجی امریکا تأثیر می‌گذارند. آنچه در این دوران (۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸)، به شکل بارزی خودنمایی کرد تقویت جایگاه پنتاگون در سیاست خارجی امریکا و نظامی شدن سیاست خارجی این کشور به ویژه پس از حوادث یازده سپتامبر بود که یکی از شاخص‌های مهم این تقویت جایگاه، افزایش بودجه نظامی امریکا و همچنین نظامی شدن جامعه اطلاعاتی این کشور بود. حمله امریکا به عراق، گسترش ناتو به شرق، طرح سپر دفاع موشکی امریکا در اروپای شرقی و سایر مسائلی که قبلاً بیان شد و موجب واکنش ضمنی یا صریح روسیه و در نهایت افزایش تنش در روابط دو کشور شد، به شدت توسط پنتاگون پیگیری و حمایت می‌شدند.

در روسیه نیز نهاد ریاست جمهوری، شورای امنیت ملی، هیئت دولت، مجمع فدرال، رسانه‌ها و گروه‌های فشار، نهادهای مشورتی (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۴۴)، سازمان‌های امنیتی، لابی‌های نفت و گاز، نظامیان، صنایع نظامی (مجموعه‌های نظامی - صنعتی) و دیوانسالاری غیرنظامی بر سیاست خارجی این کشور تأثیرگذار هستند؛ اما برخلاف امریکا در این دوران که وزارت دفاع نقش بسیار مهمی در سیاست خارجی این کشور بازی می‌کرد، در روسیه آژانس‌های امنیتی و به ویژه آژانس امنیت فدرال^۱ و آژانس ضد اطلاعات خارجی^۲ پایه‌های واقعی قدرت پوتین را تشکیل دادند. (Bukkvoll, 2005: 223) در این دوران تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در نهاد ریاست جمهوری متمرکز شد و گروه

1. Federal Security Service (Federalnaia Sluzhba Bezopasnosti - FSB)

2. Foreign Intelligence Service (Sluzhba Vneshnei Razvedki - SVR)

مردان امنیتی موفق شدند تا با نفوذ در لایه اصلی تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی یعنی نهاد ریاست جمهوری، نفوذ خود را در دیگر کانون‌های اصلی قدرت نظیر شورای امنیت ملی، وزارت دفاع، وزارت خارجه و نیز کارتل‌ها و شرکت‌های بزرگ نفت و گاز تسری دهند؛ (کیانی، پیشین: ۱۶۵) و این مسئله تمرکز، پایداری و امنیتی شدن هرچه بیشتر سیاست خارجی روسیه در این دوره را به دنبال داشت، دستاوردی که روسیه در دوران یلتسین از آن بی‌بهره بود و نتوانست در برابر غرب و آمریکا موضع محکمی اتخاذ کند.

علاوه بر این سرویس‌های جاسوسی روسیه دیدگاه‌های عموماً ضدغربی دارند. این موضوع را می‌توان به خوبی در سخنان یوری کوبالادز^۱ سخنگوی سابق سرویس جاسوسی خارجی روسیه در مصاحبه با واشینگتن پست در نوامبر ۲۰۰۱، که از رشد تنفر کلیه سرویس‌های جاسوسی روسیه نسبت به آمریکا و غرب سخن گفت، (Bukkvoll, Op.cit: 230) مشاهده کرد. این مسائل موجب واکنش جدی این کشور در مقابل اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا به‌ویژه در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع شد و مکملی بود بر سایر عواملی که زمینه‌های افزایش تنش در روابط آمریکا و روسیه در این دوره را فراهم کرده بودند.

۳. عامل سوم افزایش تنش در روابط آمریکا و روسیه در این دوران را می‌توان در متغیرهای مربوط به خصوصیات نظام بین‌الملل و خصوصیات بازیگران دولتی و غیردولتی تشکیل‌دهنده آن دید. این مقوله که بر تأثیر وضع دنیا بر ایالات متحده دلالت دارد، محیط خارجی آمریکا را دربرمی‌گیرد که اقدامات انجام‌یافته در این محیط بر گزینش مقامات امریکایی به نحوی تأثیر گذاشته و یا آن را مقید می‌سازد. نظام دوقطبی جنگ سرد نسبت به نظام توازن قوا قدرت تأثیر کاملاً متفاوتی بر روی سیاست خارجی آمریکا داشت، ضمن آنکه فروپاشی همین نظام دوقطبی در دهه ۱۹۹۰ که امکان یکه‌تازی برای آمریکا را فراهم کرد نیز تأثیرات قابل توجهی بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت. (گوهری مقدم، پیشین: ۷۰) در هزاره جدید، انفجار ساختمان‌های دوقلوی تجارت جهانی و وزارت دفاع آمریکا همراه با همدری‌های بین‌المللی، شرایط را به گونه‌ای مهیا ساخت که هیئت حاکمه آمریکا

1. Iurii Kobaladze

احساس کرد می‌تواند طرح‌هایی را عملی سازد که تا آن زمان امکان تحقق آن وجود نداشت. هرچند آمریکا در گام‌های نخستین تا حد زیادی جامعه جهانی را با خود همراه کرد اما به مرور زمان، قدرت‌های رقیب که به دنبال منافع خود بودند، مواضع مختلفی در مقابل اقدامات آمریکا در پیش گرفتند و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را به چالش کشیدند. یکی از این قدرت‌ها روسیه عصر پوتین بود که با تکیه بر بازیابی قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی در مقابل سیاست‌های آمریکا در عراق، گسترش ناتو به شرق، نفوذ آمریکا در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع^۱ و طرح سپر دفاع موشکی آمریکا در جمهوری‌های چک و لهستان واکنش جدی نشان داد و این مسئله افزایش تنش در روابط دو کشور را به دنبال داشت.

۴. از زاویه دید دیگری هم می‌توان به علت‌یابی افزایش تنش در روابط آمریکا و روسیه در این دوره پرداخت، زاویه دیدی که نقطه تمرکز این پژوهش می‌باشد و به نقش جریان‌های فکری در سیاست خارجی آمریکا تأکید می‌کند؛ عاملی که تأثیر قابل توجهی بر شخصیت‌ها و نهادهایی که در سیاست خارجی آمریکا در این دوره نقش ایفا کردند، داشته است و به تبع آن شاهد نادیده گرفته شدن برخی از اصول و مقررات نظام بین‌الملل توسط آمریکا هستیم. این عامل سه عامل قبلی را تحت تأثیر خود قرار داده است.

جریان نومحافظه‌کاری، جریان فکری است که با به قدرت رسیدن جورج بوش در سال ۲۰۰۰، قدرت سیاسی در آمریکا را به دست گرفت و در مدت زمان کوتاهی با سوار شدن بر موج ضد تروریستی حوادث یازده سپتامبر، سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده را به طور کامل متحول ساخت. بسیاری از شخصیت‌های مهم و دستیاران رده اول بوش به این طیف تعلق داشتند و این جریان فکری نهادها و سازمان‌های دولت بوش را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و باعث برون‌دادهایی چون تهاجمی شدن سیاست خارجی آمریکا، تحمیل هژمونی خود بر جهان، بی‌اعتنایی به اصول و مقررات حقوق بین‌الملل، گسترش ناتو به شرق، طرح سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی و افزایش مداخله آمریکا در حیط خلوت روسیه؛ حمایت از انقلاب‌های رنگین در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع و حمایت

1. Commonwealth of Independent States (CIS)

از ساکاشویلی در جریان بحران اوستیا؛ را به دنبال داشت که همگی باعث افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه شد. با توجه به آنچه بیان شد ضروری است جریان نومحافظه‌کاری و تأثیر آن بر سیاست خارجی امریکا را بررسی کنیم تا بینیم سیاست خارجی برگرفته‌شده از اصول نومحافظه‌کاری چگونه باعث افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در این دوره شد.

بهره سوم: نومحافظه‌کاری و سیاست خارجی امریکا

در این بهره به نقش نومحافظه‌کاران در روابط امریکا و روسیه به طور مشخص پرداخته خواهد شد تا به این سؤال پاسخ داده شود که عملیاتی شدن اصول نومحافظه‌کاران در امریکا چگونه فصلی از تیرگی را در روابط امریکا و روسیه رقم زد؟ بنابراین پاسخ به این سؤال محور اصلی بهره حاضر را تشکیل می‌دهد.

نومحافظه‌کاران از ایده تا واقعیت

نومحافظه‌کاری به‌عنوان یک اصطلاح توصیفی از دهه ۱۹۷۰، زمانی که ابروینگ کریستول^۱، نورمن پودهورتز^۲ و دانیال بل^۳، این واژه را برای افکار خودشان ابداع کردند، مطرح شد. ابروینگ کریستول که از او به‌عنوان پدر نومحافظه‌کاری یاد می‌شود در مورد تعریف نومحافظه‌کاری می‌گوید: «بسیاری با اطمینان راجع به نومحافظه‌کاران صحبت می‌کنند اما حتی از من هم که به‌عنوان پدر نومحافظه‌کاری یاد می‌کنند، گاهی شک می‌کنم که واقعاً نومحافظه‌کاری چیست؟ هدف اصلی نومحافظه‌کاری تبدیل حزب جمهوری‌خواه و محافظه‌کاری امریکایی به طور کلی به نوعی سیاست محافظه‌کارانه است که برای اداره یک دموکراسی مدرن مناسب می‌باشد. این سیاست محافظه‌کاری جدید کاملاً امریکایی است» (Kristol, 2003: 1)

از این منظر نومحافظه‌کاران کسانی هستند که به نحوی با تفکر سنتی محافظه‌کاری پیوند دارند و در چهارچوب نظام کلی محافظه‌کاری امریکا حرف خود را می‌زنند. دلیل عمده‌ای که این افراد به نومحافظه‌کار مشهور شده‌اند آن است

1. Irving Kristol
2. Norman B. Podhoretz
3. Daniel Bell

که آنها گفتمان جدیدی را در مکتب محافظه‌کاری آمریکا تولید یا بازتولید نموده‌اند. (علیپور، ۱۳۸۳: ۲۶۴)

با روی کار آمدن جورج بوش پسر در انتخابات سال ۲۰۰۰، نومحافظه‌کاران به طور گسترده‌ای وارد نهادهای سیاست‌گذار خارجی، امنیتی و نظامی ایالات متحده، مانند وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و شورای امنیت ملی آمریکا شدند و نبض سیاست‌گذاری‌ها را در دست گرفتند. پس از حملات یازده سپتامبر نومحافظه‌کاران قدرت بیشتری یافتند. با وقوع این حملات هدف اصلی این گروه که تعیین دشمن راهبردی بود، شکل واقعیت به خود گرفت. حمله به افغانستان و عراق اوج شکوفایی نظرات نومحافظه‌کاران بود. جنگ عراق سبب شد برخی از افراد پشت صحنه این سیاست چهره‌نمایی کنند. کسانی چون پل ولفوویتز^۱، ریچارد پرل^۲، ایروینگ کریستول، جان پودرهورتز^۳، فرانک گافنی^۴ و رابرت کاگان^۵ دست‌اندرکار سیاست جنگی آمریکا بودند. در کنار این افراد نظریه‌پردازان و روشنفکران طراز اول دانشگاهی چون هانتینگتون و فوکویاما قرار می‌گیرند؛ البته فوکویاما مدتی پس از جنگ عراق اعلام کرد که دیگر خود را نومحافظه‌کار نمی‌داند. (مطهرنیا، ۱۳۸۳: ۷۴)

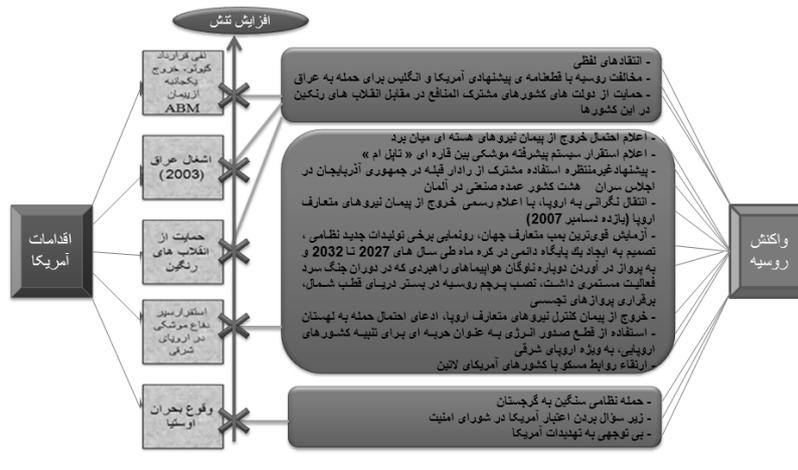
نومحافظه‌کاران و افزایش تنش آمریکا با روسیه

همان‌طور که قبلاً بیان شد، مسائلی چون نفی قرارداد کیوتو توسط آمریکا در سال ۲۰۰۱ و خروج یک‌جانبه این کشور از پیمان ضد موشک‌های قاره پیما در ژوئن ۲۰۰۲، حمله به عراق و نادیده گرفتن سازمان ملل در سال ۲۰۰۳، پیگیری انقلاب‌های رنگین در حیات خلوت روسیه و موج دوم گسترش ناتو به شرق در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۶، مذاکره با کشورهای اروپای شرقی برای استقرار سپر دفاع موشکی در سال ۲۰۰۷ و در نهایت حمایت این کشور از گرجستان در جریان بحران اوستیا و واکنش روسیه به این اقدامات زمینه‌های افزایش تنش در روابط

1. Paul Wolfowitz
2. Richard Perle
3. John Podhoretz
4. Frank Gaffney
5. Robert Kagan

امریکا و روسیه را در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ فراهم کرد.

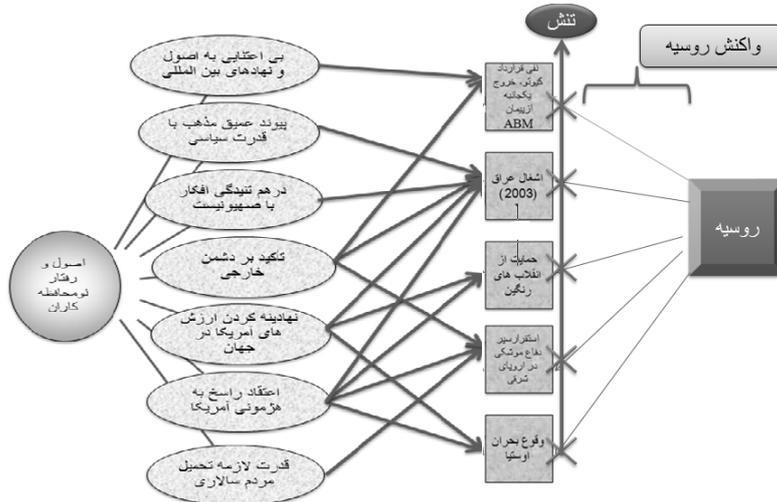
نمودار شماره ۲. واکنش روسیه به اقدامات امریکا



تدوین توسط نویسندگان

حال ببینیم نومحافظه کاران که در دوره ریاست جمهوری جورج بوش سکان رهبری امریکا را به دست گرفتند در ایجاد این مسائل تنش زا چه نقشی داشتند.

نمودار شماره ۳. اصول و نگرش نومحافظه کاران و افزایش تنش امریکا و روسیه



تدوین توسط نویسندگان

همان‌طور که در نمودار هم دیده می‌شود؛ بی‌اعتنایی به اصول و نهادهای بین‌المللی، پیوند عمیق مذهب با قدرت سیاسی، درهم‌تنیدگی افکار با صهیونیست‌ها، تأکید بر دشمن خارجی، نهادینه کردن ارزش‌های آمریکا در جهان و اعتقاد راسخ به هژمونی آمریکا، مهم‌ترین اصول نومحافظه‌کاری را تشکیل می‌دهند و این اصول زمینه اقداماتی را فراهم کرد که واکنش جدی روسیه را به دنبال داشت و باعث افزایش تنش در روابط دوکشور در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ شد.

بی‌اعتنایی به اصول، نهادها و قراردادهای بین‌المللی؛ نومحافظه‌کاران همواره تلاش کرده‌اند از نهادها و قراردادهای بین‌المللی به‌عنوان ابزاری در جهت منافع خود استفاده کنند و زمانی که اصول و مقررات این نهادها با ارزش‌های آنان در تضاد باشد به راحتی کنار گذاشته می‌شوند. نفی پیمان کیوتو، عدم امضای معاهده رم برای ایجاد یک دادگاه جنایی بین‌المللی و خروج یک‌جانبه از پیمان «ای.بی.ام» توسط جورج بوش را می‌توان به خوبی در سایه این اصل از اصول نومحافظه‌کاران درک کرد. همان‌گونه که چارلز کراتهامر بیان می‌کند، دولت بوش تنها در صورتی در تلاش‌های چندجانبه مشارکت می‌کند که هیچ گزینه دیگری وجود نداشته باشد (Nabers & Robert G. Patman, 2008: 174) این موضوع را که نومحافظه‌کاران اعتقاد چندانی به نهادهای بین‌المللی ندارند و همواره از این سازوکارها را به‌عنوان ابزاری در جهت منافع خود استفاده می‌کنند، می‌توان در اقدام‌های بعدی دولت بوش در لشکرکشی به عراق، آن هم بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل مشاهده کرد. با نگاهی گذرا به سومین اولویت سیاست خارجی روسیه در سند امنیت ملی این کشور در سال ۲۰۰۰ که نقش محوری سازمان ملل در عرصه بین‌المللی، حمایت از حق حاکمیت کشورها و ایجاد ثبات استراتژیک در جهان را مورد تأکید قرار داده است، واکنش روسیه به این‌گونه اقدامات آمریکا بدیهی است. نادیده گرفتن نهادهای بین‌المللی و حمله به عراق از سوی آمریکا اگرچه با برخورد جدی روسیه مواجه نشد - حتی در جریان حمله آمریکا به عراق، روسیه به مخالفت‌های لفظی بسنده کرد - اما بذره‌های تنش را در زمین روابط آمریکا و روسیه کاشت. بذری که در جریان حوادث بعدی آبیاری شد و سرانجام در جنگ اوستیا به بار نشست.

یک‌جانبه‌گرایی و اعتقاد راسخ به هژمونی آمریکا؛ سیاست خارجی آمریکا در

دهه ۱۹۹۰ به شدت متأثر از فروپاشی شوروی بود. از یک سو امریکای پیروز در جنگ سرد یک دشمن به نام کمونیسم را از دست داده بود، دشمنی که به اقدامات امریکا در مناطق مختلف جهان معنا و حتی مشروعیت می‌بخشید و از سوی دیگر غلبه منطق اقتصادی در روابط بین قدرت‌های بزرگ به واسطه جهانی شدن اقتصاد، زمینه را برای تبدیل قدرت اقتصادی به سیاسی (اروپا) و سیاسی به اقتصادی (روسیه و چین) فراهم کرده بود. سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه کلیتون نیز باعث کاهش اقتدار امریکا در سراسر جهان شده بود. این موارد باعث شد تا امریکا هژمونی خود را در سراسر جهان تضعیف شده ببیند. به همین دلیل در اوایل دهه ۱۹۹۰ و پس از آن، نومحافظه‌کاران، برنامه‌های جدیدی برای بازگشت به دوران طلایی هژمونی خود در قبل از دهه ۱۹۷۰، زمانی که فروپاشی نظام برتن وودز باعث کاهش هژمونی امریکا در جهان شد، ارائه کردند.

یکی از این برنامه‌ها، راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی سال ۱۹۹۲ بود که به وسیله پل ولفوویتز و جمعی دیگر از نومحافظه‌کاران نوشته شد و بر دو محور افزایش بودجه نظامی و سیاست پیشدستی و حمله پیشگیرانه در سیاست خارجی امریکا تأکید می‌کرد. (دهشیار، همان: ۳۶) این نظریه‌پردازان معتقدند که امریکا با ورود نظامی در صحنه جهانی، توان ایجاد نظم و صلح، گسترش مردم‌سالاری و در نهایت توان بازیابی هژمون از دست رفته خود را دارد. این سیاست‌ها پس از روی کار آمدن دولت بوش به مرحله اجرا رسید. هر دو سیاست افزایش بودجه نظامی و سیاست پیشدستی و حمله پیشگیرانه که در این سند ذکر شد در ارتباط مستقیم با سیاست مبارزه با تروریسم امریکا بود. سیاستی که با تفسیری گسترده از تروریسم و نگاهی مطلق‌گرا به امنیت خود، طرح هرکه با ما نیست بر ماست را عملی گرداند.

(<http://www.bits.de/NRANEU/others/strategy/nss02.pdf>)

در واقع نومحافظه‌کاران که افزایش قدرت نظامی را شاه‌بیت موفقیت امریکا برای دستیابی به هژمونی در سطح جهانی می‌دانستند، بر این اعتقادند که اکنون که زمان جهان دوقطبی سپری شده و دیگر شوروی نیست که در مقابل امریکا صف‌آرایی کند، ایالات متحده می‌تواند مانند روم باستان اراده‌اش را بر دیگران تحمیل نماید. به اعتقاد آنها صلح و ثبات در جهان از طریق توازن قوا به دست

نمی‌آید بلکه بیشترین میزان صلح از طریق هژمونی حاصل می‌گردد و وظیفه اصلی رهبران ایجاد شرایطی مناسب برای شکل دادن به تفوق است. بدیهی است که چنین دیدگاهی با منافع سایر قدرت‌های نظام بین‌الملل تعارض پیدا می‌کند. روسیه در دوره پوتین به‌عنوان یکی از این قدرت‌ها در سند امنیت ملی خود در سال ۲۰۰۰ جلوگیری از استقرار یک نظام تک‌قطبی را به‌عنوان یک اولویت مهم در سیاست خارجی در نظر گرفت. پوتین با سخنرانی تند خود در کنفرانس امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۰۷، یک جانبه‌گرایی آمریکا و تلاش آن برای تثبیت نظام تک‌قطبی را به چالش کشید و استقرار این نظام را غیرقابل پذیرش و ناممکن دانست. او این ادعا را که در نظم بین‌الملل یک مرکز قدرت، یک مرکز تصمیم و یک ارباب وجود دارد را رد کرد و تأکید کرد که نظام بین‌الملل به سوی چندجانبه‌گرایی پیش رفته است. (کولایی و علیرضا نوری، ۱۳۸۹: ۲۱۴)

نهادینه کردن ارزش‌های امریکایی در جهان: از دیگر اصول نومحافظه‌کاران جهان‌گرایی و نهادینه کردن ارزش‌های امریکایی است. نومحافظه‌کاران ضمن ناپسند دانستن انزوگرایی در هر شکل آن، حضور گسترده آمریکا در سراسر جهان را وظیفه اخلاقی و تعهد اجتماعی آمریکا می‌دانند. «از نظر نومحافظه‌کاران آنچه در امپراتوری آمریکا اولویت دارد این است که آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان‌شمول گردد» (گوهری مقدم، پیشین: ۶۱-۵۵) بوش این مطلب را در ژانویه ۲۰۰۵ در سخنرانی‌ای، تحت عنوان «جنگ جهانی علیه تروریسم» در دور دوم مراسم تحلیف ریاست جمهوری خود بیان کرد که در آن وی ملت‌ها را بین دو انتخاب اخلاقی ظلم و ستم که همواره غلط است و آزادی که تا ابد درست است مخیر کرد. این مسئله با این ادعا توجیه شد که منبع اصلی آسیب‌های یازده سپتامبر حقیقتی بود که بسیاری از مناطق در جهان را غرق در ظلم و ستم کرد و فقط یک راه برای خروج وجود داشت:

«فقط یک نوع نیروی تاریخی وجود دارد که می‌تواند نفرت و خشم را از بین برده و سیاه‌نمایی‌های ظالمان را آشکار و پاداش امید نیکوکاران و آزادمنشان را بدهد و آن چیزی جز نیروی آزادی انسان نیست. رویدادها و عقل سلیم، ما را به یک نتیجه‌گیری واحد می‌رساند و آن این است: بقای

آزادی در سرزمین ما به طور فزاینده‌ای در گرو موفقیت آزادی در دیگر سرزمین‌هاست. بهترین امید برای صلح در جهان ما گسترش آزادی در تمام جهان است و منافع حیاتی امریکا و عمیق‌ترین اعتقادات ما هم‌اکنون یکی هستند» (<http://merln.ndu.edu/merln/pfiraq/archive/wh/20050120-1.pdf>)

در قالب این آزادی است که سیاستمداران امریکا به توجیه سیاست‌های خود به‌ویژه در جریان حمایت از انقلاب‌های رنگین در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع پرداختند. در واقع نومحافظه‌کاران معتقد بودند که با فروپاشی اتحاد شوروی و تبدیل شدن ایالات متحده امریکا به تنها ابرقدرت جهان رسالتی بر دوش این کشور گذاشته شده و در عین حال این موضوع فرصتی طلایی برای بسط و گسترش ارزش‌ها و اخلاقیات امریکایی در جهان است. نتیجه این نگرش لزوم مهار توسعه‌طلبی روسیه و ورود به محدوده سنتی قدرت آن کشور بود. اقدامی که مخالفت شدید روسیه را برانگیخت تا آنجا که در جریان بحران گرجستان، واکنش شدید این کشور را در پی داشت.

تأکید بر دشمن خارجی؛ یکی دیگر از اصول نومحافظه‌کاری تأکید بر دشمن خارجی است. در دوران جنگ سرد شوروی نمود بارز این دشمن خارجی بود و نومحافظه‌کاران با نفوذ در دستگاه سیاست خارجی ریگان و بزرگ جلوه دادن تهدید کمونیسم و شوروی به تقویت بنیه نظامی امریکا پرداختند و سعی کردند با حمله به گرانادا، لیبی و نیز طرح جنگ ستارگان، غرور ملی از دست رفته امریکا را که در جریان گروگان‌گیری سفارت خود در ایران و رسوایی جنگ ویتنام تحقیر شده بود، دوباره احیا کنند. تأکید بر دشمن خارجی که در دوران جنگ سرد نمود بارزی در سیاست خارجی امریکا داشت و کمونیسم را به‌عنوان یک دشمن خارجی در نظر گرفت، با روی کار آمدن جورج بوش و پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دوباره مجال بروز و ظهور در سیاست خارجی امریکا یافت. نومحافظه‌کاران با تعریف تروریسم و جایگزینی آن به جای کمونیسم دشمن جدیدی برای خود تعریف کردند و شاخصه سیاست خارجی خود را در این زمینه قرار دادند. (گوهری مقدم، پیشین) این اصل در کنار اصول قبلی زمینه‌های فکری لازم برای حمله امریکا به

عراق، ایجاد پایگاه‌های نظامی در حیط خلوت روسیه، موج دوم گسترش ناتو به شرق و به دنبال آن طرح ایجاد سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی را فراهم کرد. که این اقدام‌ها همان‌گونه که قبلاً بیان شد، واکنش روسیه را به دنبال داشت و فصلی جدید از تنش را در روابط دو کشور رقم زد.

پیوند عمیق مذهب با قدرت سیاسی، درهم‌تنیدگی افکار با صهیونیست و قدرت لازمه تحمیل دموکراسی نیز از دیگر اصول نومحافظه‌کاران بود که در اشغال نظامی عراق و استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی نقش داشت که همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد این اقدامات زمینه تنش در روابط امریکا و روسیه را فراهم کرد.

فرجام سخن

در ابتدای این مقاله فراز و فرودهای روابط امریکا و روسیه بررسی شد. بررسی عوامل مؤثر در این فراز و فرودها بهره دوم این نوشتار را به خود اختصاص داد. در ادامه ضمن اشاره به پیشینه نومحافظه‌کاری در امریکا، تأثیر نگرش و اصول آنها بر سیاست خارجی امریکا و افزایش تنش با روسیه بررسی شد. نتیجه آن شد که نومحافظه‌کاران در افزایش تنش در روابط با روسیه نقش بسیار مهمی داشتند چون معتقد بودند با فروپاشی اتحاد شوروی و تبدیل شدن ایالات متحده امریکا به تنها ابرقدرت جهان رسالتی بر دوش این کشور گذاشته شده و در عین حال این موضوع فرصتی طلایی برای بسط و گسترش ارزش‌ها و اخلاقیات امریکایی در جهان است. نتیجه این نگرش لزوم مهار توسعه‌طلبی روسیه و ورود به محدوده سستی قدرت آن کشور بود. این نگرش در کنار بی‌اعتنایی دولت بوش به افکار جامعه جهانی و تکروی امریکا از عوامل مهم در افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه بود.

در نمای کلی، این مقاله به دنبال آن بود تا نقش نگرش هیئت حاکمه (عوامل داخلی) بر سیاست خارجی امریکا در قبال روسیه را بررسی کند. در این راستا تلاش ما برای نشان دادن تأثیر نگرش نومحافظه‌کاران امریکا به مسائل بین‌المللی بر افزایش تنش در روابط امریکا و روسیه در دوران ریاست جمهوری جورج بوش، نتیجه کلی این نوشتار را به این نکته رساند که با تغییر نگرش هیئت حاکمه امریکا

در سال ۲۰۰۸ و روی کارآمدن باراک اوباما، روابط امریکا و روسیه نیز کیفیت دیگری پیدا کرد. این مسئله را به خوبی می‌توان در کم‌رنگ شدن تیرگی روابط و حتی افزایش همکاری‌های امریکا و روسیه در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما (پسانومحافظه‌کاری) مشاهده کرد. ❁

منابع

- آلیسون، روی. ۱۳۸۳. امنیت در آسیای مرکزی و قفقاز، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران: وزارت امور خارجه.
- بزرگمهری، مجید. ۱۳۸۵. «دو سند و یک دیپلماسی، بررسی سیاست خارجی دولت بوش»، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی معاصر ایران، سال پنجم، شماره ۴۴.
- بهمن، شعيب. ۱۳۸۷. «شرق و غرب در سیاست خارجی روسیه»، آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰.
- تد، امانوئل. ۱۳۸۳. آمریکا پس از جهانگشایی، ترجمه احمد عظیم بلوریان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتز گراف. ۱۳۷۶. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- دهشيار، حسين. ۱۳۸۱. «روان شناختی جورج دبلیو بوش و سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۲.
- علیپور، مهدی. ۱۳۸۳. «نومحافظه‌کاری در سیاست مدرن»، کتاب آمریکا ویژه نومحافظه‌کاران در آمریکا، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- کولایی، الهه و علیرضا نوری. ۱۳۸۹. «عملگرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲.
- کیانی، داوود. ۱۳۸۶. «جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه در برابر ناتو و محیط امنیتی ایران»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گروه پژوهشی سیاست خارجی.
- گوهری مقدم، ابوذر. ۱۳۸۶. سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مطهرنیا، مهدی. ۱۳۸۳. «ریشه‌های نومحافظه‌کاری و ریشه‌های جنگ آمریکا»، فصلنامه مطالعات دفاعی راهبردی، شماره ۱۸.
- واعظی، محمود. ۱۳۸۴. «الگوی رفتار آمریکا و روسیه در فرایند تغییرات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق»، مرکز تحقیقات استراتژیک،
- <http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtId=07&&depid=44&&semid=863>
- Aslund, Anders and Andrew Kuchins. March 2009. "Pressing the "Reset Button" on US-

- Russia Relations”, *Peterson Institute for International Economics*.
- Bukkvoll, Tor. April-June 2005. “Putin's Strategic Partnership with the West: The Domestic Politics of Russian Foreign Policy”, *Comparative Strategy*, Vol. 14, No. 22, www.informaworld.com.
- Elder, Miriam. July 2008. “Czechs See Shenanigans in Oil Cuts”, *The Moscow Time*, <http://www.themoscowtimes.com/news/article/czechs-see-shenanigans-in-oil-cuts/368928.html>
- Kislyakov, Andrei. April 2007. “Should Russia and the U.S. Cooperate on Missile Defense?” *RIA Novosti (Features & Opinion Ress)*, <http://en.rian.ru/analysis/20070426/64460931.html>
- Kristol, Irving. Aug 25, 2003. “The Neoconservative persuasion”, *Weekly Standard*, Vol. 8, No. 47, <http://www.weeklystandard.com/Content/Public/Articles/000/000/003/000tzmlw.asp>
- Nabers, Dirk & Robert G. Patman. June 2008. “September 11 and the Rise of Political Fundamentalism in the Bush Administration : Domestic Legitimatization Versus International Estrangement”, *Global Change, Peace & Security*, Vol. 20, No. 2, <http://www.informaworld.com/smpp/title~content=t713440448>
- “President Sworn-In to Second Term”. January 2005. *The White House*, [p1http://merln.ndu.edu/merln/pfiraq/archive/wh/20050120-1.pdf](http://merln.ndu.edu/merln/pfiraq/archive/wh/20050120-1.pdf)
- Putin, Vladimir V. April 25, 2005. “Annual Address to the Federal Assembly of the Russian Federation”, http://archive.kremlin.ru/eng/speeches/2005/04/25/2031_type_70029type82912_87086.shtml
- “Russia Missile Forces Ready to Quit INF Treaty”. Febery 19, 2007. *RIA Novosti (Russia Ress)*, <http://en.rian.Ru/Russia/20070219/60957640.htm>
- “Russia to Upgrade Topol-M ICMs to Counter Defense”. April 5, 2007. *RIA Novosti (Russia Ress)*, <http://en.rian.ru/Russia/20070507/65022364.html>
- Rutland, Peter. 2002. *The September Bombings: a Turning Point in US-Russian Relations?*, SAGE Publications
- Shirinov, Rashad. Spring 2008. “US Missile Defense Shield and Russia: Second Cold War as a Farce”, *Caucasian Review International Affairs*, Vol. 2
- Spanger, Hans Joachim. 2008. “Between Ground Zero and Square One: How George W. Bush failed on Russia”, *Peace Research Institute Frankfurt*.
- “The National Security Strategy of the United States of America”. September 2002. <http://www.bits.de/NRANEU/others/strategy/nss02.pdf>

